

از آوازی
گاهنامه شماره ۱
شماره مجوز:
۷۸۱ / ن ش





سر دبیر و مدیر مسئول: مهرناز حاتمی

نویسندگان این شماره: مهرناز حاتمی . فاطمه هاشمی .
ستایش ستاران . مانا میر . کیمیا بهشتی پور . ریحانه هنر .
زهره لطفی

صاحب امتیاز: تشکل وفاق و توسعه

طراح این شماره: خانه پُ ستر @khane.po.ster

تاریخ: آبان ۱۴۰۴

آنچه در این شماره خواهید خواند:

در این شماره، به موقعیت زنان در ساختارهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی ایران می‌پردازیم؛ از شکاف‌های جنسیتی و تبعیض‌های قانونی تا راه‌های گوناگون کنش و مقاومت زنان در برابر این ساختارها. هدف ما نگاهی فراتر از برچسب‌های ایدئولوژیک است؛ تلاشی برای فهم زنان به مثابه کنشگرانی انسانی و اجتماعی که در مسیر برابری، راه‌های متکثر و خلاقانه‌ای می‌جویند.



@vefagh_tosee

vefaghtosee



در تاریخ ما، مردم همواره در انتظار چیزی بودند؛
گاه در انتظار منجی، گاه در انتظار عدالت و همیشه در انتظار آزادی.

ما آزادی را فریاد زده ایم، بر پرچم ها نوشته ایم، در شعار ها تکرارش کرده
ایم؛

اما شاید هرگز طعمش را نچشیده ایم.
زیرا آنچه میخواستیم، اغلب شبیه رؤیای آزادی بود، نه خود آن.

آزادی، اگر روزی بیاید، از آسمان نمی‌رسد و از بیرون تحمیل نمیشود؛
از لحظه ای آغاز میشود که بپذیریم هیچ حقیقتی آن قدر مطلق نیست که
بتواند حق سخن گفتن دیگری را سلب کند.
شاید همین پذیرش، سخت ترین انقلاب زمانه ما باشد.



فهرست مطالب

سیاست بدن زن در پوششش احترام	۱
کنترل، قانون، اجبار، خشم	۲
موانع حضور اقتصادی زنان در جوامع جهان سوم	۴
نگاهی کوتاه به راه زنان در تاریخ معاصر ایران	۵
زن در نگاه قانون گذار ایران و غرب	۱۰
چالش های فقهی و حقوقی قصاص در قتل زنان	۱۲
نگاهی به فیلم عرق سرد	۱۴
شعر: فریاد زن	۱۵
یادداشت پایانی سردبیر	۱۶



مهرناز حاتمی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی



تقدیس، تله‌ای آرام:

سیاست بدن زن در پوششش احترام

در جهانی که هر روز از حقوق بشر و برابری سخن می‌گوید، هنوز زن را با واژه‌هایی چون «فرشته»، «مادر مقدس» و «ملکه» می‌ستایند. این ستایش، در ظاهر نشانه احترام است؛ اما در لایه پنهان خود، مکانیزمی سیاسی برای کنترل و انقیاد است. زن تقدیس می‌شود تا مطیع بماند، ستایش می‌شود تا سکوت کند. جامعه‌شناسی سیاسی امروز، باید این پارادوکس را بفهمد: چطور ایدئولوژی‌های مدرن در پوشش احترام، شکل تازه‌ای از سلطه را باز تولید می‌کنند؟



قدرت انضباطی و بدن زن (فوکو)

میشل فوکو می‌گوید قدرت مدرن، به جای زور آشکار، با انضباط بدن‌ها کار می‌کند. بدن زن، یکی از حساس‌ترین عرصه‌های این انضباط است. در نظام‌های ایدئولوژیک سنتی یا ناسیونالیستی، بدن زن نه فقط یک امر شخصی، بلکه نشانه نظم اخلاقی و هویت ملی تلقی می‌شود. قوانینی مانند حجاب اجباری، تفکیک جنسیتی و محدودیت‌های رفت‌وآمد، بدن را از «مالکیت فردی» به «ابزار حکمرانی» بدل می‌کنند. اما قدرت، فقط در قانون نیست؛ در نگاه‌ها و گفتارها هم حضور دارد. رسانه‌ها و نظام آموزشی با تولید تصویر «زن عفیف و فداکار»، زن را در معرض نظارت درونی‌شده قرار می‌دهند. زن، خود را ناظر خویش می‌شود. با ترس از طرد، خود را مطابق معیارهای ایدئولوژی انضباط می‌دهد.

بازشناسی آزادی در بُعد انسانی آن

تحلیل فوکو و بوردیو، هر دو به نقطه‌ای مشترک می‌رسند: سلطه زمانی کارآمد می‌شود که پنهان گردد؛ وقتی قدرت درون ارزش‌ها، فضیلت‌ها و زبان روزمره رسوخ می‌کند، آزادی دیگر به معنای حقیقی‌اش عمل نمی‌کند، بلکه به ابزاری برای تداوم نظم بدل می‌شود. در چنین نظامی، زن به ظاهر محترم است، اما در عمل در محدوده‌ای تعریف‌شده از رفتار، پوشش و گفتار محبوس می‌ماند. ستایش، نقاب سلطه است؛ زیرا قدرت دیگر نیاز به اجبار ندارد — خود فرد، محدودیت را باز تولید می‌کند. بنابراین، بازتعریف آزادی زنان، نه در نفی مردان و نه در تقدیس زنان، بلکه در احیای نگاه انسان‌محور به سیاست و اجتماع است. آزادی زمانی واقعی می‌شود که از جنسیت جدا گردد؛ وقتی زن و مرد، هر دو، به عنوان سوژه‌هایی سیاسی با توان خطا، اندیشه و کنش، شناخته شوند. رهایی زن، به معنای رهایی از نگاه جنسیت‌زده به انسان است — رهایی از ایدئولوژی‌ای که ارزش انسان را با بدن، نقش یا جنسیت او می‌سنجد. در نهایت، اگر قدرت با زبان احترام سلطه می‌کند، آگاهی باید با زبان تفکر مقاومت کند. و این شاید نخستین گام هر جنبش آزادی‌خواه باشد: بازگشت به فهمی از انسان که نه تقدیس می‌خواهد و نه انقیاد؛ تنها برابری در کرامت و اختیار.

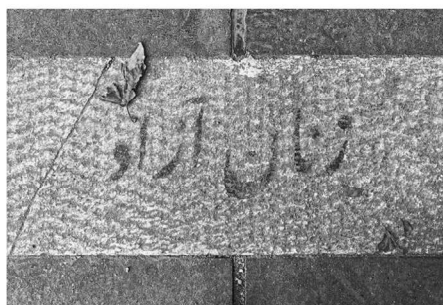


این همان چیزی است که فوکو آن را سراسربین قدرت می‌نامد: جایی که دیگر نیازی به پلیس نیست، چون فرد خودش را کنترل می‌کند.

خشونت نمادین و

ستایش به مثابه سلطه (بوردیو)

پیر بوردیو نشان می‌دهد که کارآمدترین شکل سلطه، سلطه‌ای است که به صورت عشق و احترام ظاهر می‌شود. وقتی زنی را «فرشته» یا «مقدس» می‌نامند، در واقع به او هویت می‌دهند اما هویتی که از آزادی‌اش تهی است. او می‌تواند فداکار باشد، ولی نه خشمگین؛ می‌تواند مادر باشد، اما نه کنشگر. این همان خشونت نمادین است: زنی که می‌آموزد از درون خودسانسوری کند تا در قالب زن «نمونه» بگنجد. او برای کسب سرمایه نمادین، احترام، شغل، یا مقبولیت اجتماعی یاد می‌گیرد که مطیع اما محترم باشد.



بازپس‌گیری آزادی از جنسیت

آزادی زن، نه حق انسانی او، بلکه لطفی است که قدرت سیاسی و فرهنگی تا جایی می‌بخشد که نظم به خطر نیفتد. اما آزادی واقعی، جنسیت‌پذیر نیست. زن، نه قدیس است، نه نماد؛ او انسانی‌ست سیاسی و اجتماعی با حق خطا، انتخاب و اعتراض. رهایی، زمانی آغاز می‌شود که جامعه مفهوم «کرامت» را از چارچوب جنسیت بیرون بکشد و زن را نه به خاطر فداکاری‌اش، بلکه به خاطر انسان بودنش به رسمیت بشناسد.



فاطمه هاشمی

دانشجوی کارشناسی روانشناسی

محسوب میشود. باشد که قانون روزی فقط در حد همان اصل مقبول متغیر همسان با روح زمانه باشد.

مفهوم سوم: اجبار

جبر اجتماعی میتواند به طور قطع باعث اصلاح جامعه شود؟ آن رابطه سلطه گرایانه والد فرزند چگونه میتواند در یک بعد سیاسی اجتماعی ظهور کند؟ بیایید در همان بعد کوچک مسئله را بررسی کنیم. تصور کنید کودکی در ارتباط با والد سلطه گر برای جلوگیری از محرومیت یا درگیری به اطاعت از وی میپردازد. تمامی قوانین والد ولو درست یا نادرست را اجرا میکند. اعتراض اگر صورت بگیرد کودک از عشق محروم میشود، از مراقبت. اما آیا این اجبار برای کودک درونی شده است؟ کودک فلسفه و صلاح پشت اجبار والد را درک میکند؟ متأسفانه نه. راهی که آن والد رفت تهدید و محرومیت فرزند از عشق بود. کودک قوانین را نه برای سود و صلاحیت آنها بلکه برای بازگرداندن عشقی که از سمت والدش گم شده بود انجام میداد.



خسته از تکرار مکررات. وقتی دیگر به دخالت در زندگی شخصی مان عادت کرده ایم. این کاری است که روان خسته با زندگی سیاسی اجتماعی ما میکند. اما پاسخ دیگر چه بود؟ فریاد. این پاسخ امیدوارانه تر است. به ما نشان میدهد چیزی برای جنگیدن هنوز وجود دارد و مردم هم این را میدانند! مردم میدانند آن ایده آل ارزشش را دارد و به دنبال آن هستند. اما متأسفانه گاه فریادها هدف گلوله قرار میگیرند و رد خون اعتراض بر در و دیوار سلطه و کنترل به یادگار میماند. کاش مسئولین درک کنند، ملت خسته و درمانده از کدام یک از آرمان های شما میتواند دفاع کند؟ این خستگی روانی دودش در چشم دولت میرود. مردم خسته چیزی برای دفاع ندارند من جمله شما. البته مگر اینکه تمام این ها راهی باشد که یک حاکمیت برای تماماً خسته کردن ملت خود انجام میدهد تا دیگر نای اعتراض و جسارت وجود نداشته باشد چه؟....

مفهوم دوم: قانون

شاید لازم باشد گاهی این امر را به مسئولین کشور یادآوری تلخ کنیم: قوانین از زمانی که در بافت یک نظام سیاسی اجتماعی وارد و اعمال میشوند دیگر نمیتوان مانند قوانین ادیان و مذاهب با دید تقدس گرایانه با آنها برخورد کرد. و زمانی که قانونی تقدس نداشته باشد یعنی قابل نقد جدی و تاثیر گذار است و زمانی که قابل نقد باشد تغییر پذیر است. اشتباهی که بعضاً نظام های سیاسی میتوانند مرتکب شوند این است که قوانین متغیر و اکتسابی را با ماهیت نظام خود یکی میدانند. یعنی اگر قصدی برای تغییر قانونی اشتباه صورت گیرد آنرا حمله به اصل نظام برداشت میکنند. با این دید بسته فقط خود را در معرض خطر قرار میدهند. تمامی اعتراضات و گله مندی ها برای این چنین دیدگاه خطرناکی، تهدید

کنترل، قانون، اجبار، خشم

۴ مفهوم متفاوت در حوزه های مختلف اما مرتبط بهم. چگونه میشود که یک نظام سیاسی اجتماعی مسیری را طی کند که تمامی این مفاهیم به شکل موازی در کف جامعه رخ میدهند؟

چه اشتباهی کرده است؟

چه مسیری را غلط رفته است؟

در این گفتار به بررسی این مفاهیم سیاسی اجتماعی و پیوند آنها با روان جامعه میپردازیم.

مفهوم اول: کنترل

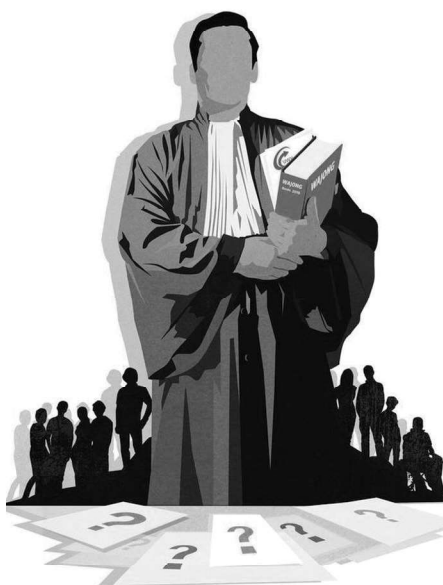
ایجاد تونل وحشت در مترو های تهران با حضور گروه حجاب بانان. ماموران گشت ارشاد همیشه در صحنه و آماده حمله. جرم انگاری موی سر. شوخی مضحک حاکمیت. چه میشود زمانی که دیگر انتخاب های من و تصمیمات من در دست من نیست؟

حضور شخص دیگر برای مدیریت من با هویت و خود پنداره من چه میکند؟ کنترل اجتماعی و حضور مداخله ای و افراطی دولت در جامعه و سبک زندگی مردم بر خلاف باور آقاییون تبعات خوبی حداقل برای رشد جامعه نخواهد داشت. کنترل و نفی حق انتخاب مثل حق انتخاب پوشش و نحوه حضور در اجتماع میتواند دو واکنش را در مردم برانگیزد: سکوت و فریاد. سکوت و انفعال همیشه به عنوان راهی بوده است که مردم در برابر نظام یا قانونی که آنها را به مرز خستگی روانی کشانده است انجام میدهند.

زمانی که انسان احساس کند فعالیت های اصلاح خواهانه اش با وجود تلاش بسیار او بی نتیجه مانده است، دچار مفهومی میشود بنام درماندگی آموخته شده یا learned helplessness. این اتفاق با ما چه میکند؟ سکوت و انفعال و یاد گرفتن اینکه من بی تاثیر هستم جامعه ای را میسازد که هم اکنون هستیم معترض و خشمگین اما خسته



خشم احساس شده اما ابراز نشده است. جامعه فاقد بستری برای تخلیه هیجانات است و اگر هم بستری باشد تبعات آن تخلیه وحشتناک است. این خشم فرو خورده و پنهان میتواند موجب یک خطای شناختی سنگین و سخت بنام جابجایی یا displacement بشود. زمانی که فردی مثلاً دچار احساس خشم است اما هدف خشم او میتواند ترسناک، قدرتمند یا غیر قابل دسترسی باشد، فرد خشم خود را به هدفی در دسترس تر و امن تر و با تبعات کمتری هدایت میکند. مثل مردی که خشم از رئیس خود را به خانه و خانواده و علی الخصوص همسر خود هدایت میکند. این پدیده باعث یک رنجش اجتماعی و کینه جمعی میشود در حالی که عامل این تنفر خارج از گود ایستاده و درگیری مردم با مردم را نظاره میکند. سوختن خانه را با آتشی که خود انداخته نگاه میکند. مردم هدف اصلی را نباید فراموش کنند. تیر کمان خشم را به سمت یکدیگر نباید بیندازیم دشمن در سوی دیگری ایستاده است. در نهایت اگر حاکمیتی یا نظامی تمایل داشته باشد خود را بهینه حفظ کند به اولین و مهم ترین چیزی که نیاز دارد مردم است. کنترل، قانون، اجبار و خشم فرسوده کنندس. **ملت فرسوده نایی برای حمایت از عقاید و ارمان های شما ندارد** هوشیار باشید. خلاص.



پس میتوانیم بگوییم زمانی که والد حضور نداشته باشد، قوانین هم ضمانت اجرایی سابق ندارد؟ بله. قوانین با زور و ارعاب و تهدید والد ایجاد شده است. درونی نشده است بنابراین به محض نبودن والد کودک دیگر اجباری برای رعایت قوانین نمیبیند. همین وضعیت را تعمیم دهید به زندگی سیاسی- اجتماعی فعلی. با اجبار مردم نمیتوان آنها را به درک قوانینی که توهم درست بودن آنها را دارید برسانید. پس برای اینکه مطمئن شویم قانون اجباری نیست و مطابق خواست عامه مردم است باید چه کرد؟ باید آنرا به فراندوم گذاشت. حال ممکن است این سوال مطرح شود که آیا باید برای تمامی قوانین کوچک و بزرگ، کشور را در وضعیت حساس فراندوم گذاشت؟ خیر. ما قوانین را نه براساس مهم بودن یا نبودن آنها بلکه بر طبق چالش برانگیز بودن یا نبودن آنها فراندوم و همه پرسی را برگزار میکنیم. فرق همانطور که خود میدانید بسیار است. و از آنجا که شکاف بین نظر عمومی و نظر حاکمیت روز به روز بیشتر میشود پس ما هم اکنون در مرحله ی سکوت دولت و و نظر مردم در صحنه فراندوم هستیم.



مفهوم چهارم: خشم

خشمگین ساختن مردم بدون اجازه ابراز آن و عدم تضمین آزادی بعد از ابراز خشم، چه بلایی بر سر روان جمعی می آورد؟ بر طبق دیدگاه های روانکاوی، زمانی که مردم دچار خشم، کینه و انزجار اجتماعی و همگانی میشوند، پدیده ای رخ میدهد به نام **عصبیت جمعی** این عصبیت جمعی همان



ستایش ستاران

دانشجوی کارشناسی اقتصاد

دسترسی برابر زنان به شبکه‌های ارتباطی غیررسمی است. این شبکه‌ها که بر مبنای روابط دوستانه مردانه شکل گرفته‌اند، نقش مهمی در تبادل اطلاعات، فرصت‌های شغلی و رشد حرفه‌ای ایفا می‌کنند. در بسیاری از جوامع، حضور زنان در این فضاها به دلیل ملاحظات فرهنگی یا نگاه‌های محافظه کارانه با محدودیت مواجه است.

پیامدهای حذف زنان از عرصه اقتصاد

از دیگر پیامدهای حذف یا کاهش مشارکت اقتصادی زنان، می‌توان به تضعیف الگوهای نقش آفرینی زنانه برای نسل‌های آینده اشاره کرد. زمانی که دختران و زنان جوان، حضور کم‌رنگ زنان در مناصب تأثیرگذار اقتصادی را مشاهده می‌کنند، از انگیزه، الگو و حمایت روانی لازم برای ورود به چنین فضاهایی محروم می‌مانند. این وضعیت می‌تواند آن‌ها را در چرخه‌ای معیوب از حس ناتوانی و خودسانسوری گرفتار سازد.

تأثیر برابری جنسیتی بر بهره‌وری اقتصادی

پژوهش‌های معتبر بین‌المللی نشان داده‌اند که برابری جنسیتی در پرداخت دستمزد، ارتقای شغلی و فراهم کردن بستر مناسب برای حضور زنان در سطوح مدیریتی، منجر به افزایش بهره‌وری کل اقتصاد می‌شود. این رابطه، منطقی و روشن است؛ زیرا جوامعی که به دلیل تعصبات جنسیتی و ساختارهای نابرابر، از بهره‌گیری از نیمی از نیروی انسانی متخصص خود باز می‌مانند، به طور طبیعی دچار کاهش بهره‌وری خواهند شد.

در پایان، باید تأکید کرد که این نوشتار بر تفاوت‌های طبیعی میان زنان و مردان چشم نمی‌پوشد؛ بلکه بر این باور است که همین تفاوت‌ها، اگر به درستی شناخته و هدایت شوند، می‌توانند در خدمت توسعه اقتصادی قرار گیرند.

اما قدرتمندی است که مانع از رشد حرفه‌ای زنان، به‌ویژه در سطوح بالای مدیریتی، می‌شود.



مقاومت فرهنگی در برابر زنان مدیر

از سوی دیگر، زمانی که زنان در جایگاه‌های مدیریتی قرار می‌گیرند، به‌ویژه در محیط‌هایی که زیرمجموعه آن‌ها بیشتر مردان هستند، با مقاومت‌های جدی مواجه می‌شوند. این مقاومت‌ها عمدتاً ریشه در فرهنگ‌های مردسالارانه دارد که اطاعت از جنس مخالف را خلاف عرف و حتی شأن مردانه تلقی می‌کند.

مجازات مادری و پاداش پدری

پدیده‌ای دیگر که به‌عنوان مانعی جدی بر سر راه پیشرفت شغلی زنان شناخته می‌شود، مجازات مادری (Motherhood Penalty) است. در این پدیده، زنان پس از مادر شدن حتی با وجود حفظ عملکرد شغلی مطلوب از سوی کارفرمایان و همکاران، به‌عنوان افرادی با بهره‌وری پایین‌تر ارزیابی می‌شوند. در مقابل، مردان در شرایط مشابه، با پاداش پدری (Fatherhood Bonus) مواجه می‌شوند؛ یعنی والد بودن آن‌ها، نشانه‌ای از مسئولیت‌پذیری و ثبات تلقی شده و حتی به بهبود موقعیت شغلی آنان منجر می‌شود.

نابرابری در دسترسی به شبکه‌های ارتباطی

یکی دیگر از چالش‌های اساسی، عدم

موانع حضور اقتصادی زنان در جوامع جهان سوم

در طول تاریخ، انسان‌ها به دلیل نیازهای زیستی و اجتماعی، در فعالیت‌های متنوعی برای تأمین نیازهای اولیه خود مشارکت داشته‌اند. با گذشت زمان و توسعه تمدن‌ها، این نیازها پیچیده‌تر شده و شیوه‌های تأمین آن‌ها نیز تغییر یافته است.

نقش تاریخی و تحول جایگاه زن

در جوامع ابتدایی، تفاوت‌های جسمی، فیزیولوژیکی و همچنین نقش‌هایی که به صورت فرهنگی و اجتماعی به زنان و مردان محول می‌شد، سبب شد تا آن‌ها در جایگاه‌هایی متمایز به رشد و تداوم حیات بشری کمک کنند. با گذار به جوامع صنعتی و ظهور فناوری‌های نوین، به‌ویژه کاهش نیاز به فعالیت‌های فیزیکی سنگین و گسترش استفاده از ماشین‌آلات، نقش‌های اقتصادی زنان و مردان به سمت تخصصی و انتخابی شدن پیش رفته است. با این حال، در بسیاری از جوامع، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم، زنان همچنان با موانع ساختاری و فرهنگی متعددی برای ورود و ماندگاری در عرصه‌های اقتصادی مواجه‌اند.

کلیشه‌های جنسیتی و سقف شیشه‌ای

یکی از مهم‌ترین موانع، کلیشه‌های جنسیتی است که در فرآیند استخدام، ارتقاء شغلی و واگذاری مسئولیت‌های مدیریتی، نقش تعیین‌کننده دارد. در بسیاری از جوامع در حال توسعه، زنان به ندرت در مناصب مدیریتی گمارده می‌شوند، زیرا این تصور نهادینه شده وجود دارد که آنان از قاطعیت، توان تصمیم‌گیری و قدرت رهبری کمتری برخوردارند. این کلیشه‌ها، با نادیده گرفتن توانمندی‌های فردی، منجر به حذف نیمی از ظرفیت انسانی جامعه از فرآیندهای تصمیم‌سازی و راهبری می‌شود. در این میان، اصطلاح «سقف شیشه‌ای» به درستی ناظر به همین محدودیت‌های نامرئی



مانا میر پژوهشگر تاریخ



نگاهی کوتاه به راه زنان در تاریخ ایران معاصر

گفتگو درباره تاریخ معاصر ایران گویی صحبت کردن درباره همه چیز است. از زمانی که قاجاری‌ها بر تخت حکومت ایران نشستند تا امروز که این سطرها نوشته میشود، ایران فراز و نشیب‌های زیاد و عجیبی به چشم دیده؛ چند جنبش و انقلاب، سرکوب‌های سنگین آشنا، جنگ‌های خونین، جدال نوگرایی و تحجر و تعویض‌های پی‌در پی آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی، از جمله اتفاقاتی هستند که به تاریخ معاصر ایران شکل دادند. پژوهشگران و نویسندگان زیادی این دوره را زیر تیغ بردند و سعی کردند که اجزای مختلف آن را بررسی کنند. «حقوق و جایگاه زن معاصر» نیز یکی از موضوعات است که از چشم محققان دور نماند و گزارشات و مقالاتی درباره آن نوشته شد. آنکه با تاریخ و تاریخ‌خوانی آشناست خوب می‌داند که تجزیه و تحلیل مفاهیم این چنینی اغلب با جهت‌گیری‌های سیاسی همراه است و برای رسیدن به واقعیت باید زمان زیادی در اسناد و مدارک «بجا مانده» پرسه زد تا شاید آنچه را که باید پیدا کرد. مسئله دوم آنکه، صحبت کردن از چنین موضوعی با ابعاد و اتفاقات بسیارش، در یک مقاله نمی‌جنگند اما به هر حال در این نوشته سعی شد با شرح کوتاه رخدادها و وقایع، نگاهی مختصر به محدودیت‌ها، چالش‌ها و تاریخ جنبش زن ایرانی در دوره معاصر بشود. در بخش آخر نیز چند تن از زنان هنرمند اما ناآشنا معرفی می‌شوند تا شاید شروعی باشد برای پیدا کردن زنان گمشده در تاریخ. آنها که فریاد بسیاری کشیدند اما امروز نامشان بر لب‌ها نیست.

**بررسی مسیر آموزش زنان:
حق نیمکت، حق قلم.**

دلیل فشارهای خانواده قادر نبود تا مدیر این مدرسه شود و این مقام را به دوست خود واگذار کرد. پس از ۳ ماه مخالفان از وجود این مدرسه باخبر شدند، او را به زندان انداختند و مدرسه را نیز بستند. یکی از اولین مدارس مسلمانان دخترانه، مدرسه «ناموس» بود که توسط «طوبا آزموده» در سال ۱۲۸۶ تأسیس شد و همواره مورد تهدید جانی و مادی قرار می‌گرفت اما آزموده توانست با حمایت روشنفکران زن و مرد این مدرسه را حفظ کند. مدرسه «ترقی نبات» یکی دیگر از مدارس دخترانه بود که توسط «ماهرخ گوهرشناس» تأسیس شد، از آنجایی که شوهر ماهرخ مخالف تأسیس مدارس دخترانه بود، ماهرخ دو سال مخفیانه و دور از چشم شوهرش این مدرسه را اداره کرد. برخی از روحانیون این مدارس را مرکز فحشا و فساد می‌دانستند، در بسیاری از این موارد این مدارس توسط اراذل و اوباشی که از سوی رهبران مذهبی تحریک می‌شدند مورد حمله و غارت قرار می‌گرفت. به دخترانی که به مدرسه می‌رفتند غالباً سنگ پرتاب می‌کردند و اشعار هجوی بر سر زبانها (الخصوص اوباش و ولگرد‌ها) می‌انداختند که دختران مدرسه رفته را متهم به بی‌عفتی کنند و مورد مزاحمت قرار دهند. البته دختران در برابر این اتفاقات ساکت نمیشستند و در چندین بار با کتاب‌های قطور که از زیر چادر بیرون می‌کشیدند محکم به فرق آنها می‌کوبیدند. چندی پس از تأسیس مدرسه «دارالمعلمات» ، یکی از مردان صاحب نفوذ و مرتجع، در مجلس عزاداری به شدت از این مدرسه و درس خواندن دختران انتقاد کرده بود و مردم را برانگیخت تا به مدارس تاخته و در آنها را ببندند. روزی جمعی از دختران هنگام برگشت از مدرسه این شخص را دیدند و جلوی او را گرفتند، یکی از دختران به او گفت: «ما زنان مجاهد راه آزادی هستیم و تشکیلات مهمی داریم. شما با این صحبت‌ها

در دوره قاجار و در عهد سلطنت ناصرالدین شاه، اولین مدارس دخترانه در ایران دایر شد. این مدارس ابتدا تنها برای دختران غیرمسلمان به کار گرفته می‌شد اما در سال ۱۲۵۴ خورشیدی، ناصرالدین شاه با امضای حکمی رسماً موافقت کرد که دختران مسلمان هم در این مدارس نام‌نویسی کنند. از همین حکم بود که کم‌کم بساط مدارس دخترانه در ایران دایر شد و حتی عده‌ای از اشراف، معلم یا معلمه‌هایی سرخانه (خصوصی) برای سوادآموزی دختران خود میگرفتند اما چنان که از شرح زندگی و فعالیت زنان نامدار آن دوران مشخص است، هر کدام از دختران و زنان با توجه به وضعیت اقتصادی و پایگاه فرهنگی و اجتماعی خانواده‌هایشان سهمی در سوادآموزی داشتند و در واقع آموزش همگانی نبود. این جریان سوادآموزی اندک در ابتدای انقلاب مشروطه و پس از آن، به سمت عمومی شدن رفت اما در هیچ یک از دوران خود از ضربه‌های جاهلان و آنها که سود خود را در فقر سواد زنان (و مردان) می‌دیدند در امان نماند. در آن زمان در باور عمومی، سوادآموزی زنان مخالف نص صریح اسلام و خطری برای جامعه قلم داد میشد که این باور همواره توسط روحانیون مورد تأکید قرار می‌گرفت. زمانی که مدرسه «دوشیزگان» توسط «بی‌بی خانم» (همسر موسی‌خان میرپنج) افتتاح شد، میرزاخان نوری فتوا می‌دهد که «تأسیس مدرسه دخترانه مخالفت با شرع اسلام است». در پی آن سیدعلی شوشتری در آستانه حرم عبدالعظیم می‌نشیند و ضمن تکفیرنامه‌ای که صادر می‌کند مینویسد «وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود.» و شایعه می‌کنند این مدرسه را بیگانگان به منظور رواج «بی‌عفتی» دایر کرده‌اند. «صدیقه دولت آبادی»، از زنان پیشرو و آزادی‌خواه ایران، در ۱۴ سالگی مدرسه دخترانه‌ای دایر کرد اما به



«این عمل ما برای دفاع از آبروی مادران و خواهران شماست.» جنبش آزادی خواه زنان بعد از مشروطه نیز به هیچ عنوان در امنیت جلو نرفت. زنان آزادی خواه هم چنان زیر تیغ تحجر، جهل و تهدید مادی و جانی جبهه های مختلف بودند و محدودیت و سانسور و توقیف زیادی را تحمل می کردند. صدیقه دولت آبادی از طریق مجله «زبان زنان» به صراحت حجاب را زیر نقد قرار می داد و از این رو جانش تهدید شد. او که به دلیل فعالیت های مستقلش حتی ناچار به قطع ارتباط با برادر روحانی ش شده بود، با تلاش های فراوان دفتر نشریه اش را از حمله ارادل و اوباش دور نگه می داشت. سرمقاله های صریح او علیه انگلستان باعث محرومیت او از انتشار «زبان زنان» به مدت سیزده ماه شد. «نامه بانوان» به سردبیری شهناز آزاد و همسرش، عبدالقاسم آزاد مراغه ای، سال ها با توقیف، سانسور و اذیت و آزار همراه بود. فخر آفاق پارسا نشریه ای به نام «جهان زنان» را در سال ۱۳۰۰ به راه انداخت و همانند دیگر مجلات زنانه آن زمان به حقوق زنان ایرانی، حجاب، انتقاد از روحانیون و... پرداخت که پس از مدتی محکوم به ضدیت با اسلام شد. ارادل و اوباش خانه او را غارت کردند اما خودش جان سالم به در برد و در خانه دوستش پناهنده شد. او پس از این اتفاق به انتشار نشریه ادامه داد اما از سر تهدیدهای هر روزه از شهری به شهر دیگر پناهنده میشد و ستیز با او ادامه داشت. جمعی از روحانیون اعلام کرده بودند که آفاق پارسا دشمن اسلام است. برگزاری انجمن های زنان نیز در کنار مجلات و مطبوعات در جریان بود. این محافل گاه به صورت عمومی انجام می شد و گاهی به صورت مخفیانه و با انواع اقدامات امنیتی صورت می گرفت. زنان در این جلسات به سخنرانی درباره خود، زندگی، حقوق و مشکلاتشان می پرداختند. در چند مورد روحانیون زمانی که از این انجمن ها آگاه می شدند جمعیتی را بر علیه آنها بسیج می کردند و این موجب بهم ریختن جلسات و متواری شدن اعضا می شد. بررسی انجمن و جنبش های اجتماعی آن زمان خود نیاز به مقاله و کتاب بزرگی است. اما همین چند مثال و رخداد به خوبی نشان می دهد که زنان ایرانی با برگزاری انجمن ها و تشکیلات و

نشان می دهد که جمع زیادی از مردان مشروطه خواه همراه زنان خواستار تجدیدنظر در جایگاه، حقوق و قانون زنان بودند. این همراهی تا بعد مشروطه ادامه داشت و هم جنبش های سوادآموزی هم آزادی خواهی زنان توسط بعضی از مردان نامدار (و طبعاً بی نام) آن زمان حمایت میشد. با این حال زنان با انتظار زیادی که از مشروطه داشتند بعد از مشاهده به سرانجام نرسیدن آرزوی خویش، بار دیگر پا به میدان گذاشتند تا حقوق خود را بگیرند. در این دوران، تعداد مجلات و روزنامه هایی که زنان در آن می نوشتند یا مختص به مسائل زنان بود بیشتر میشد (که با توجه به اینکه آثار نوشتاری زنان اغلب نوعی تابوی فرهنگی بود این مجلات خود نوعی عمل انقلابی محسوب می شدند)، جنبش آموزش و سوادآموزی دغدغه مهم آنها بود و تشکیلات، سخنرانی ها و شبکه های آزادی خواه زنان روز به روز به سمت گسترده تر شدن می رفت. یکی از معروفترین این اقدامات، جمعیت «نسوان وطن خواه» بود که توسط «محترم اسکندری» تشکیل شد. این گروه اساسنامه ای منتشر کرد که در آن خواستار تربیت، رسیدگی و حمایت از زنان بی سواد، بی کس و فقیر شد. همچنین این گروه مجله ای با همین نام منتشر و مدرسه ای تاسیس کردند. هر کجا عده ای از زنان و دختران اجتماع می کردند و حقوقشان را خواستار می شدند. حتی در مهمانی ها و جشن های مدارس اعضای جمعیت سخنرانی های پر حرارت ایراد می کردند و زنان را به درخواست حقوق خویش تشویق می نمودند. محترم اسکندری برای اینکه موجودیت زنان را نشان دهد دست به اقدامات پر سر و صدایی میزد. یکی از این کارها سوزاندن جزوه های مکرر زنان بود. در میدان توپخانه چون افراد روزنامه فروش به طور اهانت آمیز برای فروش آن فریاد میزدند، محترم خانم و دوستان آن یک روز هر یک مقداری از جزوه ها را جمع آوری کردند و در میان میدان آتش زدند. این کار هیاهوی زیادی ایجاد کرد و محترم خانم را به نظمیه کشاند. بدرالملوک بامداد نقل میکند که محترم خانم از این موقعیت استفاده کرد و شروع به تبلیغ گروه خود کرد. او افراد نظمیه را خطاب گرفت که

که در حضور مردم عوام می کنید تیشه به ریشه عمر خودتان میزنید. ما انتقام خود را خواهیم گرفت!» این تهدید خیلی بیشتر از انتظار موجب وحشت آن شخص شد و همان طور که به دختران قول داد دیگر مزاحمتی فراهم نکرد. شاهدان عینی آن زمان درباره حاشیه های مدرسه «نسوان» میگویند که مخالفان، اغلب افراد سبک عقل را که به واسطه نبودن تیمارستان مخصوص در رهگذرها پرسه می زدند به داخل مدرسه راهنمایی می کردند تا کارمندان آموزشگاه و اطفال را دچار وحشت کرده، به سخره بگیرند و خودشان که جلوی در اجتماع کرده بودند خنده و تفریح کنند! با چنین اتفاقاتی حتی والدینی که معتقد به تحصیل دخترانشان بودند با اکراه آنها را به مدرسه می فرستادند و ترجیح می دادند معلم سرخانه بیاوردند یا خودشان به دخترانشان آموزش دهند. با این حال مشکل تنها مخالفت روحانیون و صاحبان قدرت نبود. خانواده های بسیاری بودند که تحت تفکرات پوسیده وارداتی، از ریشه، مخالف تحصیل دخترانشان بودند. «فخر آفاق پارسا»، سردبیر مجله «جهان زنان»، در خانواده مذهبی رشد کرده بود و پدر او آنچنان با سوادآموزی زنان مخالف بود که او مجبور شد پنهانی با کمک مادرش به مدرسه برود. هنگامی که پدرش متوجه شد، فخر آفاق را تهدید به مرگ کرد. جنبش سوادآموزی دختران و زنان از چنین شرایطی شروع شد و در طول زمان با کوشش و حمایت زنان و مردان پیشرو و ظهور حکومت پهلوی توانست کم کم جای خود را در جامعه باز کند. اگرچه امروز همچنان بر سر میزان درصد دختران باسواد بحث های زیادی در میان است اما با مقایسه گذشته و حال می توان برداشت کرد که زنان خواستار آموزش تا حد زیادی به پاسخ تلاشهایشان رسیده اند.

به دنبال گمشده: زنان در مشروطه و پس از آن.

در هنگامه انقلاب مشروطه، زنان ایرانی پا به پای مردان برای رسیدن به آزادی و آرمان هایشان جنگیدند، اعتراض کردند و حتی بسیاری در این راه کشته شدند. جالب است که نوشته ها و نامه های بجا مانده از آن دوران



برپایی مدارس و نشریه‌ها چگونه برای حقوق خود پافشاری کردند و در این راه با چه موانع و چالش‌هایی رو به رو شدند؛ چنان که این کشش بین زنان آزادی‌خواه ایرانی و متحجران مخالفشان تا به امروز ادامه دارد.

اولین نمایش؛ آدم و حوا.

قبل از آنکه به معرفی چند تن از هنرمندان زن ایرانی بپردازیم بد نیست که سرگذشت اولین نمایش با بازیگری زنان گفته بشود. حاشیه‌های این نمایش نماد پر رنگیست از مسیری که زنان باید برای حضور در جامعه طی می‌کردند. «جمعیت نسوان وطن‌خواه» لازم دانست برای انتشار مجله نسوان وطن‌خواه و کلاس‌های سوادآموزی زنان پول جمع آوری کند. به این منظور آنها به فکر برپا کردن نمایشی به دست زنان و برای زنان افتادند. در آن زمان زنان از رفتن به سینما و نمایش محروم بودند و اجرا کردن چنین نمایشی زدن چند نشان با یک تیر بود. «نورالهدی منگنه» داوطلب شد تا خانه او که وسیع و مناسب بود صحنه نمایش باشد. قرار شد نمایش «آدم و حوا» بر اساس متنی از میرزاده عشقی که درباره آزادی زنان بود تمرین و اجرا شود. کارتهای نمایش را بنام جشن عروسی به چاپ رساندند و بین آشنایان خود فروختند. برای این کار یکی از شب‌های ماه رمضان ۱۳۰۳ را انتخاب کردند زیرا در این ماه زنان می‌توانستند تا پاسی از شب در کوچه و خیابان رفت و آمد داشته باشند. مجلس را با نور و چراغ‌های نفتی روشن کردند و غریب بر پانصد زن به دیدن نمایش آمدند. بازیگران تمام زن بودند و «وارتوطریان» نمایش را رهبری (کارگردانی) میکرد. پرده اول به خوبی و خوشی خاتمه یافت که ناگهان مأمورین نظمیه در خانه را کوفتند. از طرف اداره نظمیه دستور رسیده بود که فوراً مجلس را بهم بزنند. با وجود کسب اجازه محرمانه، وحشت تمام خانه را گرفت و زنها هر کدام از پشت‌بام خانه فرار می‌کردند. اعضای نمایش داماد و عروس ساختگی را که آماده داشتند به سالن آوردند و در را برای مأمورین گشودند. اما این چاره، مفید واقع نشد و نمایش در آن شب توقیف و خبرش در شهر پخش شد. در نظمیه، سرتیپ درگاهی به اعضای جمعیت نسوان

وطن‌خواه گفت که از آنان شکایت شده که نمایشی علیه حجاب بر صحنه برده‌اند. این اتفاق چنان بهانه‌ای برای رفتار اهانت‌آمیز، توهین و تهدید مخالفان شد که حتی بر زنان این نمایش تف، سنگ و چوب پرتاب می‌کردند. اما با این حال زنان مصمم چندی بعد موفق شدند تا سه شب دیگر اجرای خصوصی در محل دیگر دایر کنند و پول کلاس‌ها جور شود.

معرفی چهار زن هنرمند ایران

تعداد زنان و دخترانی که برای حقوق خود و نسل‌های بعد جنگیده‌اند آنقدر زیاد است که هر چقدر از آنها نوشت و دنبال نام و اعمال شان گشت تمام نمی‌شود. این زنان هر کدام در هر حرفه و فنی که بلد بودند، با هر پیشینه و تباری که داشتند پا در راهی گذاشتند که قطعاً مورد ستایش آیندگان خواهد بود. اما به هر حال تصمیم گرفته شد چهار تن از این زنان آزاده که به دلیل عدم توجه و دقت یا دلایل سیاسی درباره‌شان کمتر نوشته شده معرفی شوند تا شاید ادای دینی ناچیزی باشد به تمام زنانی که برای آزادی خود و میهنشان برخواستند اما نام و فریادشان آنطور که باید شنیده نشد.

۱- عالم‌تاج قائم مقامی (ژاله) | شاعر.

بانو عالم‌تاج در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در خانواده‌ای مرفه و خوشنام به دنیا آمد. او از پنج سالگی به واسطه جایگاه خانواده‌اش به تحصیل پرداخت و در کنار فارسی و عربی، قواعد زبان و شعر را از بر شد. دیوان شعر و کتابهای ادبی و جز آن را با شوق می‌خواند و از همین مطالعات بود که ما بعدها ارجاعات ادبی و دینی زیادی را در اشعار او می‌بینیم. او خیلی زود به دست سنت و سیاست، در شانزده سالگی با دوست پدرش، علی مرادخان میرپنج که چهل و پنج سال داشت ازدواج کرد و صاحب پسری به نام حسین پژمان بختیاری (شاعر نامدار معاصر) شد. این ازدواج به دلیل تفاوت‌های فکری فاحش و تضاد در سبک زندگی دو طرف دوام نیاورد و به طلاق کشید. پیوند نامناسب و سپس جدایی که با دوری از فرزند نیز همراه شد تأثیر زیادی در زندگی و شخصیت ژاله گذاشت و او را روز به روز بیشتر به پناه بردن به ادبیات سوق داد. عالم‌تاج در طول زندگی شعرهای زیادی سرود اما همواره از

نسبت دادن شاعری به خود پرهیز داشت و سروده‌هایش را انکار می‌کرد، او دیوان شعر خود را، عمداً سوزانده است و آنچه اکنون از اشعار او در دست است، ۹۱۷ بیتی است که پس از مرگش در لابه‌لای کتاب‌ها و یادداشت‌هایش یافته‌اند. با این حال از همین آثار باقی مانده، خط و فریاد این شاعر ناآشنا مشخص است: زنان! وی همواره در اشعارش از محدودیت‌ها و بدبختی که زنان به دلیل تبحر و سنت می‌کشیدند سخن می‌گفت و از به نقد کشیدن چیزی و کسی ترسی نداشت. انتقاد و کنایه به عدم برابری جنس زن و مرد چیزی بود که در اشعار ژاله بارها تکرار می‌شد:

خواهرم پرسید فرق مرد و زن در چیست گفتم

گویمت این قصه را با نکته‌ای سر بسته اما در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان عمر ما طی می‌شود در کیسه‌ای سر بسته اما بر فراز کاخ هستی او به پرواز است و ما هم جنبشی داریم در گنج قفس پر بسته اما او عشق و احترام زیادی به زنان داشت و همواره دختران را به بیرون آمدن از چارچوب‌های غیرواقعی که جامعه و مذهب برای آنان ساخته بود تشویق می‌کرد و از آینده روشن می‌گفت:

باش تا بینی که زن را با همه فرسودگی صورتی بخشد نو آیین طبع معنی‌زای من از تو گر برتر نباشد جنس زن مانند توست گو خلاف رای مغرور تو باشد رای من در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش رسم و آیین مدارا نیست در دنیای من دختر فردای ایران دختر امروز نیست گر بخواهی و نه برگیرند بند از پای من نور چشما، دخترا، آینده اندر دست توست قدر نعمت را بدان، ای گوهر یکتای من! قسمت ما زین مسلمانان ایمان ناشناس غیر اشک گرم و آه سرد و روی زرد نیست قید عفت، قید سنت، قید شرع و قید عرف زینت پای زن است، از بهر پای مرد نیست! زن سراپا مهر و پا تا سر فروغ دوستی ست تیرگی بگذار تا چون مه سر از خاور زم زم ژاله خیلی دیر توانست اشعار خود را به چاپ برساند و نامش به نسبت شاعران زن دیگر کمتر شنیده شد اما به هر حال بیراه نیست اگر بگوییم عصیان وی علیه وضعیتی که زنان



«هایکازیان» در خیابان «قوام السلطنه» تهران به پایان برد و برای ادامه تحصیل به سوییس رفت. او در سوییس در کنار تحصیل، فن بیان و بازی در تئاتر را آموخت. بازگشت او به تهران همزمان با تشکیل چند گروه تئاتر در این شهر از جمله «انجمن تئاتر جوانان ارمنه» بود. در یکی از جلسات این انجمن بود که با «آرتو طریان» آشنا شد، مرد جوانی که علاقه‌ی زیادی به هنر نمایش داشت. این آشنایی به ازدواج این دو منتهی شد و آنها بارها با یکدیگر روی صحنه‌ی تئاتر حاضر شدند. آلتوش طریان، مادر ستاره شناسی و علم نجوم ایران، فرزند این دو نفر است. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، گروهی از جوانان تحصیل کرده که علاقه‌مند به هنر تئاتر بودند گروه تئاتری تشکیل دادند و آرتو طریان نیز به آنها پیوست. این گروه در کنار هم نمایشی به اسم «پریچهر و پریزاد» را به صحنه بردند که متن آن را «رضا کمال شهرزاد» نوشته بود و آرتو طریان آن را کارگردانی کرد. او در این نمایش، در حالی که هنوز زنان اجازه‌ی ورود به تماشخانه‌ها را نداشتند، همسر خودش، وارتو، را در نقش اصلی روی صحنه برد. همکاری این زوج هنرمند سالیان سال با برپایی چند نمایش ادامه داشت و نام وارتو روز به روز بیشتر مورد تحسین قرار می‌گرفت. اعضای انجمن «نسوان وطن‌خواه» که قصد برپایی نمایش «آدم و حوا» را داشتند، آوازه‌ی وارتو را شنیده بودند و از او خواستند نمایش «آدم و حوا» را که پیشتر به همراه آرتو روی صحنه رفته بود در این مراسم اجرا کند. او به همراه آلتوش که خردسال بود، پری آقابوف و چند بازیگر دیگر این نمایش را آماده کردند. وارتو خود کارگردانی این نمایش را بر عهده گرفت و نامش به عنوان اولین زن کارگردان نمایش ایران ثبت شد. بانو طریان نقش چند زن قدرتمند را به روی صحنه برد و طبق خاطرات وی، زنان بعد از اتمام نمایش‌های او با احساسات و هیجان بسیار از نقش‌ها حرف می‌زدند و همزادپنداری می‌کردند. بعضی از منابع می‌گویند وارتو به دلیل چند سختگیری مجبور به ادامه حرفه خود با نام مستعار «لالا» شده بود. وارتو طریان اولین زنی بود که اشعار فارسی را دکلمه می‌کرد و شعرخوانی زیادی در کانون ایران جوان و

آزاد شد و زنده‌ت در شب دوم نمایش سخنرانی پر حرارتی ایراد کرد که مورد توجه قرار گرفت. زنده‌ت شعر نیز می‌سرود اما به گفته خودش هیچوقت در فکر جمع‌آوری دیوان نبوده و بسیاری از اشعارش گم شد. اما همین تعداد غزل و شعری که از او باقی مانده، دغدغه‌های زنان، وطن‌دوستی و نگرشش به زندگی را آشکار می‌کند:

کار تجارت از چه معنی کار زن نیست؟
کار صناعت با چه منطق کار من نیست؟
کفش زنان را از چه روزن خود ندوزد؟
زن از چه جراح و طبیب جان و تن نیست؟
پس خواهرانم تا به کی بیکاره هستید؟
تنها برای تخم‌گیری خلق گشتید؟
تنها برای عشق مردان چیره دستید؟
در آن ملت ترقی است و استقلال و آزادی
که زن چون مرد آزاد و کسی او را نیازارد
به خاک پاک وطن بوسه زن، چو حافظ گفت
«که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن»
زنده‌ت همیشه در آرزوی انتشار مجله‌ای مستقل بود که به علت صغر سنی موفق به گرفتن امتیاز آن نمیشد. سرانجام با کبر سن توانست به مراد خود برسد و مجله ماهانه «دختران ایران» را راه‌اندازی کند. این مجله شامل همکاری با بسیاری از استادان و دانشمندان زن و مرد بود که به مسائل مختلف اجتماعی، ادبی، علمی و تاریخی می‌پرداخت. زنده‌ت در نشریه‌اش از دغدغه‌های زنانه، ملی و اخلاقی‌اش می‌نوشت و همیشه مورد مدح و ستایش صاحب‌نظران و حتی مردم عام بود. اما در این راه بسیار اذیت هم شد، چنان که در زندگی‌نامه‌ش نویسد:

«به علت آزادی خواهی و خواستن آزادی نسوان، بارها مورد تحقیر و تکفیر ملایان و بی‌مهری یاران و آشنایان قرار گرفته‌ام.»
زنده‌ت در سال ۱۳۱۱ برای کار در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) از شیراز به تهران آمد ولی متأسفانه به علت افسردگی و سرخوردگی روحی و روانی در سن ۳۴ سالگی در سال ۱۳۳۱ خورشیدی درگذشت.^۲

۳- وارتو طریان؛ بازیگر و کارگردان نمایش.
وارتو طریان سال ۱۲۷۵ خورشیدی در خانواده‌ای از ارمنه‌ی تبریز به دنیا آمد. هنوز خردسال بود که به همراه خانواده به تهران رفت و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه

را قربانی میکرد، او را به «اولین شاعر زن معترض» تبدیل کرد که خود نیز از این مسئله آگاهی داشت: هان و هان ای دختران خیزید و همدستان شوید

رهنما گر باید اینک چامه غرای من!
عالم‌تاج در کنار دیدگاه‌های اعتراضی‌اش، نگاه تلخ و عمیقی از زندگی داشت که در بعضی از اشعارش مشخص است. قصیده "تصویر هستی" او مایه‌ای از ژرف‌اندیشی و افکار خیّامی دارد که بخشی‌ش را با هم می‌خوانیم:

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته
راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته...
پرتو لرزان امید، این چراغ زندگی
شعله‌ای زیباست با باد محال آمیخته
اصل امکان چیست، وین انسان کبراندوز
کیست؟

قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته
آن بلندآختر سپهر و این تبه‌گوهر زمین
هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته
این بانوی آزادی‌خواه و دانش‌مند در سال ۱۳۲۵ خورشیدی درگذشت.^۱

۲- زنده‌ت شیرازی | نویسنده، ناشر و شاعر.
زنده‌ت (زنده‌ت) که نام اصلی وی فخرالملوک است در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در خانواده‌ای اصیل و آزاده که تبارش به خاندان زند می‌رسید متولد شد. او تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه گذراند و سپس زیر نظر استادان خصوصی به آموختن خطاطی و ادبیات فارسی، عربی و چند زبان اروپایی پرداخت. او استعداد خوبی در یاد گرفتن داشت و توانست در رشته‌های مختلف ادبی و علمی پیشرفت چندانی داشته باشد که بعدها به تدریس و آموزش روی بیاورد. اما پس از مدتی مدرسه را رها کرد و چون همیشه دغدغه زنان داشت راه تاسیس انجمن «نهضت نسوان» را در پیش گرفت. برای این انجمن مرام‌نامه‌ای تنظیم کرد که از جمله اهداف آن، رسیدگی و حمایت از بیماران و ایتام، گسترش آموزش و مدارس زنان، تهذیب اخلاق، ترویج علم و دانش در جامعه‌الخصوص در قشر مونث بود. در ابتدای تأسیس این انجمن، قرار بود نمایشی در شیراز برای پسران روی صحنه برود که با مقاومت و پیگیری انجمن نهضت نسوان، سرانجام دیدن نمایش برای زنان هم

۱- برای آشنایی بیشتر با عالم‌تاج قائم مقامی و نوشته‌های او رجوع کنید به بخش منابع، کتاب‌های چهارم و هشتم.

۲- برای آشنایی بیشتر با زنده‌ت شیرازی و نوشته‌های او رجوع کنید به بخش منابع، کتاب پنجم.



اولین «نمایشگاه زنان ناشر» را در اسفند ۱۳۷۶ برپا کند. شهلا لاهیجی ۱۸ دی ۱۴۰۲ پس از یک دوره بیماری در سن ۸۱ سالگی در تهران درگذشت. انتشارات «روشنگران و مطالعات زنان» همچنان به راه خود ادامه میدهد و امید است هیچوقت از فروغش کاسته نشود.

● منابع:

- ۱- بامداد، بدرالملوک | ۱۳۴۷ | زن ایرانی؛ از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید | انتشارات ابن سینا.
- ۲- قویی، فخری | ۱۳۵۲ | کارنامه زنان مشهور ایران | انتشارات وزارت آموزش و پرورش.
- ۳- حجازی، بنفشه | ۱۳۸۸ | تاریخ خانمها (بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر قاجار) | انتشارات قصیده سرا.
- ۴- یوسفی، غلامحسین | ۱۳۷۳ | چشمه روشن | انتشارات علمی.
- ۵- بصری، طلعت | ۱۳۴۶ | زنددخت؛ پیشاهنگ نهفت آزادی بانوان ایران | انتشارات زبان و فرهنگ ایران.
- ۶- ساناساریان، الیز | ۱۳۸۴ | جنبش حقوق زنان در ایران (ترجمه نوشین احمدی خراسانی) | انتشارات اختران.
- ۷- ناهید، عبدالحسین | ۱۳۶۰ | زنان ایران در جنبش مشروطه | انتشارات احیا.
- ۸- فرخزاد، پولاد | ۱۳۷۴ | دیوان عالمتاج قائم مقامی (ژاله) | انتشارات ما.
- ۹- عمرانی، شادیار | ۱۴۰۲ (۹) | زنان تاثیرگذار ایران | انتشارات ناکجا.
- ۱۰- احمدی خراسانی، نوشین | ۱۴۰۳ | روایت زندگی یک ناشر (مقاله) | سایت مرور ایرانشناسی در جهان.
- ۱۱- روزآروز، کافه زنان؛ گفتگو با شهلا لاهیجی.

بازی‌ها به ما بییوندی برای مبارزه با امپریالیسم جلوی سفارت آمریکا؟» این واقعا مرا شوکه کرد. موضوع زنان برای هیچ کس مهم نبود و همین بود که من تصمیم گرفتم انتشاراتی را راه بیندازم و آثاری را در این زمینه منتشر کنم، اما باز هم کسی باور نمی کرد این دغدغهی من است و من دلوپس این مسأله هستم.» او «انتشارات روشنگران» را با ۵۰ هزار تومان که از فروش دستبند عروسی‌اش و گرفتن وام جور شده بود در سال ۱۳۶۲ تأسیس کرد و نخستین زن ناشر مستقل ایران عنوان گرفت و نامش در کنار نام سیما کویان (انتشارات دماوند ۱۳۶۱) و منصوره اتحادیه (نشر تاریخ ۱۳۶۲) در زمره نخستین ناشران زن ایرانی مطرح شد. انتشارات روشنگران^۱ در تمام سالیان فعالیتش به آرمانش پایبند بود و با پیگیری تولید و نشر کتاب با دیدگاه زنانه‌نگر و موضوعات مسئله زنان ایران، مبارزه با سانسور، کمک به رشد نویسندگان زن با چاپ اولین کتاب آنان و همچنین ترجمه و تألیف کتاب درباره موضوعات مختلف زنان به قلم خود شهلا لاهیجی با جدیت به فعالیت در عرصه حوزه زنان و مطالعات زنان پرداخت. قدم زدن در چنین راهی آسان نبود و نشریه شهلا لاهیجی بارها اسیر توقیف، جدال سانسور و عدم چاپ کتاب شد. در فروردین ۱۳۷۹ به خاطر شرکت در کنفرانس برلین، شهلا لاهیجی بازداشت شد و تا آزادی با قید سپردن وثیقه در خرداد همان سال، در زندان اوین به سر برد. او بار دیگر در دی ۱۳۸۰ بازداشت و به حبس تعزیری و جزای نقدی محکوم شد. در اسفند ۱۳۸۳ دفتر «انتشارات روشنگران و مطالعات زنان» با پرتاب یک جسم آتش‌زا از پنجره به داخل ساختمان مورد حمله قرار گرفت و با آن که ماموران آتش‌نشانی موفق به مهار آتش شدند، تمام اوراق و اسناد انتشارات، پرونده‌های رسمی، قراردادهای مجوزهای نشر در آتش سوخت. تلاش‌های لاهیجی منحصر به انتشارات وی نشد. او در دیگر حوزه زنان فعال بود و از جمله به نهادسازی و تقویت حضور زنان در نهادهای صنفی همت می‌کرد. او نه فقط در اتحادیه صنفی ناشران نقش آفرین بود بلکه در ۱۳۷۵ از بانیان جمع زنان ناشر شد که این نهاد صنفی و مدنی

۱- این انتشارات از سال ۱۳۷۵ به «انتشارات روشنگران و مطالعات زنان» تغییر نام داد.

جامعه‌ی «بارید» انجام می‌داد. او فن بازیگری را در کنار زبان فرانسه، در «دارالمعلمات» تهران درس می‌داد. آرتو طریان در سال ۱۳۳۳ درگذشت. او به مدت ۲۵ سال به صورت مستمر روی صحنه بود و بارها از سوی مجلاتی چون «ایران»، «اتحاد»، «ستاره‌ی ایران»، «قانون»، «ایران آزاد» و «مرکور دو فرانس» پاریس مورد ستایش قرار گرفت.



تصویری از هیئت مدیره انجمن نساوان وطن خواه، از زنان در عکس؛ نورالهدی متکنه، فخر آفاق پارسا و صیغه اسکندری را میتوان شناخت. این عکس در زمان فوت محترم اسکندری گرفته شده است

۴- شهلا لاهیجی؛ نویسنده، مترجم، ناشر.
شهلا لاهیجی در اردیبهشت ۱۳۲۱ در تهران به دنیا آمد. در نوجوانی همراه خانواده به شیراز رفت و از همانجا به نوشتن مقاله در نشریات روی آورد. او در ۱۵ سالگی به تهیه برنامه در رادیو شیراز پرداخت و کمی بعد به عضویت انجمن جهانی زنان نویسندگان و روزنامه‌نگار شد. مدتی هم در روابط عمومی سازمان زنان ایران خدمت کرد؛ سازمانی که در سال ۱۳۴۵ برای پرداختن به مسائل و حقوق زنان در سطح کشور تأسیس شده بود. بعد از انقلاب ۵۷ و دیدن اوضاع همچنان نابسامان زنان به فکر تأسیس انتشاراتی برای مطالعات زنان افتاد. لاهیجی درباره دلیل تأسیس این انتشارات چنین می‌گوید: «اولین قربانی شور انقلابی ما در سال ۵۷، زنان بودند. به نظر من اشکالی در خود ما، در محیط روشنفکری ایران و در فضای سیاسی بود که از همان زمان، زنان نادیده گرفته می شدند. ما چند سال بعد می‌خواستیم نشست‌های برگزار کنیم برای بررسی حضور زنان در مجلس خبرگان ولی هیچ کدام از جریان‌های سیاسی و روشنفکری به ما جایی ندادند تا برنامه را اجرا کنیم، به جایش برای من یادداشتی فرستادند که نوشته بود: «رفیق لاهیجی! بهتر نیست به جای این خاله‌زنک



کیمیا بهشتی پور

دانشجوی کارشناسی حقوق

قوانین ما برگرفته از آن می باشد. این کشور در قانون خود مقرر میدارد در تمام زمینه ها برای زن و مرد حقوقی برابر تضمین میکند. در صورت تخطی از وظایف زنشویی یا غیر قابل تحمل بودن زندگی مشترک (توهین و بدرفتاری) میتوان درخواست طلاق کرد. طبق مواد ۲۱۵ و ۲۱۷ قانون فرانسه، زن شوهردار نمیتواند بدون اجازه و امضای همسر خود هیچگونه عمل حقوقی انجام دهد. در آلمان نیز مانند دیگر کشور های بحث شده، در قانون اساسی خود برابری زن و مرد به رسمیت شناخته شده است و هیچکس به دلیل جنسیت، ملیت، نژاد و اعتقادات و عقاید نباید فرودست یا فرادست قرار بگیرد. در قوانین خاصه ازدواج و خانواده



اصل بر مساوات زوج و زوجین میباشد و هر دوی آنها مسیوول زندگی مشترک و خانه خواهند بود و نقش ها با توافق یکدیگر و نه با کلیشه های قدیمی تعیین میشود. فعالیت های شغلی و آموزش فرزندان نیز مسیوولیت زوجین با هم میباشد. شکست ازدواج تنها انگیزه طلاق میباشد و قاضی موظف نیست صحت آن را به عنوان موجودی اخلاقی بسنجد و در صورتی که زن و شوهر آلمانی پنج سال جدا از هم زندگی کرده باشند به صورت خودکار طلاق آنان جاری میشود. در عربستان، به نقل قول از دکتر فوزیه اکبر، استاد دانشگاه و فعال حقوق زنان، زن یکی از اموال مرد به حساب آمده و یک نوع اجماع فرهنگی بر سر جرم به حساب نیامدن

رویکرد سوسیالیسم و در نتیجه تخصیص منافع بیشتر به قشر زحمت کش شد. و همین امر موجب رویکرد های بیشتر حقوق بشر و به ویژه حمایت از حقوق زنان شد. انگلستان که قدیمی ترین سیاست دموکراسی را داشت و حتی قدرتمند ترین شخص مملکت در دوره های مختلف تاریخی یک زن در جایگاه ملکه بوده، در قرن بیستم، تازه بزرگ ترین گام ها را برای شکل دادن برابری بین زن و مرد برداشت. در خصوص ازدواج، انتخاب مسکن حق هر دوی زن و مرد خواهد بود و چنانچه بخواهند میتوانند هر یک اقامتگاه جداگانه اختیار کنند. زوجین با دلایلی همچون: شوهر مرتکب زنا شده باشد، شوهر همسر را به مدت دو سال ترک کند، زوجین دو سال مشترک زندگی کنند و درخواست طلاق دهند، پنج سال جدای از هم زندگی کنند و درخواست طلاق دهند. در انگلستان در بحث حضانت فرزند مصالح کودک اولویت دارد و کودکان خردسال میتوانند معمولاً به مادر واگذار شوند و حق ملاقات با پدر در طول هفته نیز وجود خواهد داشت. حقوق زنان در آمریکا نخست در نتیجه نوزدهمین اصلاحیه قانون اساسی در سال ۱۹۲۰ بوجود آمد. و آن هم حقی برای رای دادن بود. بخاطر نظام فدرال این کشور و تفاوت قوانین ایالت، تنوع قوانین برای زنان در این کشور بسیار است. در بعضی ایالت ها طلاق، به موجب خطا میتواند اتفاق بیوفتد و در بعضی دیگر، صرف اعلام شکست ازدواج مجوز طلاق را به همراه خواهد داشت. البته ایالت هایی هم هستند که قید "غیر قابل بازگشت بودن" را بر این شکست میگذارند. حال اگر این زوجین فرزندی داشته باشند معمولاً مادر است که از وی نگهداری میکند و به موجب آن باید تا زمان ازدواج مجدد یا تا زمانی که فرزند به سن قانونی برسد از نفقه برخوردار باشد. و اما حقوق زن در فرانسه، جایی که بیشتر

زن در نگاه قانون گذار ایران و غرب

حقوق زنان در ایران و اسلام در مقایسه با حقوق زنان در دیگر جوامع به خصوص جوامع غربی، همیشه موضوعی بوده که معلم های مدرسه یا اساتید دانشگاه تمام تلاششون رو میکنند که یا به اون اصلاً ورود نکنند و یا اگر هم خدایی نکرده دانشجوی سمجی بحثش را پیش کشید، سریع به بهانه ی وقت تنگ و موضوع خارج از بحث سر و تهش را هم بیاورند. دلیلش هم مشخص است. چون ممکن است آخر بحث به این نتیجه برسند که اساساً زن در ایران و در مقایسه با دیگر کشور ها، جنس دوم محسوب شده و اساساً حقوق زیادی ندارد. توجیه جالبی هم برای این تفاوت و عدم برابری حقوق زن و مرد در ایران وجود دارد. و آن هم اینکه اسلام برابری زن و مرد را میپذیرد اما تشابه و یکنواختی آن ها را نپذیرفته و حقوق یکسانی برای آنان قایل نمیشود. ممکنه از خودتون بپرسید خب اینکه برابری را پذیرفته به چه کار میاید؟ به این کار که هم زن و هم مرد میتوانند از بهشت برین خداوند بهره مند شوند. پاداش یکسان برای دو مسابقه ی متفاوت با خط آغاز و پایان متفاوت. در این نوشتار قصد این را نداریم که تا جایی که زورمان میرسد از حقوق زن در ایران ایراد بگیریم و حقوق زنان در دیگر جوامع را تحسین و تمجید کنیم. در این نوشتار سعی شده است با رویکردی تطبیقی و مقایسه ای بتوانیم، استدلال های بهتری برای دفاع از حقوق زنان داشته باشیم و اساساً نه مرغ همسایه رو غاز بدانیم و نه ظرف های مسی خودمان را حلبی. هر نظام حقوقی در کنار تمام ایرادات خود نقاط قوتی دارد که میتوان با استفاده از آنها موجب پیشرفت شود.

حقوق زن در دیگر جوامع

بعد از قرن نوزدهم، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رخ داد که باعث بروز



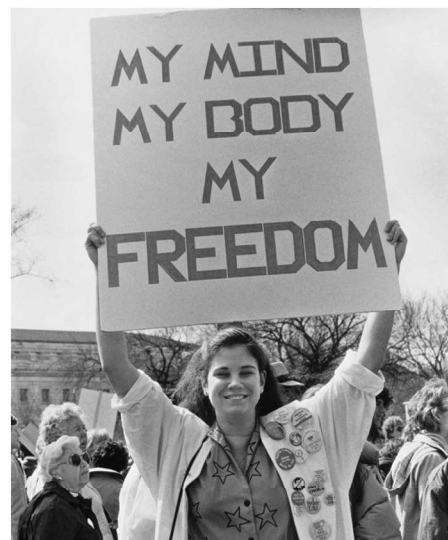
در سیستم قضائی ایران،
طبق ماده ۵۵۰ قانون مجازات
اسلامی، دیه زنان نصف دیه
مردان است. این تبعیض
قانونی، به ویژه در موارد قتل
های خانوادگی، به عنوان
عاملی برای کاهش مجازات
قاتلان زنان عمل می‌کند.



ودرپایان

همانطور که مشاهده شد حقوق زنان در ایران، یکی داستان است پر آب چشم و متأسفانه در مقایسه با بسیاری از نظام های حقوقی جهان "زن" به جایگاهی که مستحق اوست به عنوان یک "انسان" نرسیده است. گفتنی است که در مقاله ای که منبع این نوشتار بوده است، به آمار های خشونت علیه زنان در کشور ها و همچنین تجاوز به زنان و دختران نیز اشاره شده بود اما بخاطر اینکه این آمار ها هیچوقت نمیتوانند مطابق واقع باشند و معمولاً بخاطر سکوت خود زنان و دختران، عدم رسیدگی قضایی و سرپوش گذاشتن کشور ها آمار ها کم تر از حد واقعی هستند به آنها در این نوشتار پرداخته نشد ولی بر کسی پوشیده نیست که در همه جای دنیا این خشونت ها علیه زنان وجود دارد و آموزش و پرورش یک کشور، سیستم قضایی و فرهنگ و اقتصاد تاثیر زیادی در این آمار خواهد داشت. امیدواریم قانونگذار ما، همانطور که علاقه زیادی به وضع قانون های جدید و ایجاد تورم قانونی در نظام حقوقی دارد، گوشه چشمی هم به این قوانین نگاه کند و در راستای تغییر و بهبود آن ها قدمی بردارد.

خشونت خانگی علیه زنان وجود دارد. قانونی در عربستان وجود دارد که میگوید: تا زمانی که خشونت علیه زن، باعث آسیبی نشود که حداقل ۱۵ روز به مراقبت بیمارستانی نیاز داشته باشد یا موجب از دست رفتن یکی از اعضای زنده یا وفات آن نیانجامد جرم محسوب نمیشود. در خصوص ارث و میراث باید گفت که در اکثر کشور ها رویه بر این سمت رفته است که میزان ارثبری زن و مرد یکسان در نظر گرفته شود. در قوانین مربوط به ارث ایران، داستان متفاوت است و میزان ارث بری زن نصف مرد خواهد بود. هر چند که دلایلی آورده میشود تا این امر را عادلانه نشان دهند: با وجود نصف بودن ارثیه، پرداخت مهریه به او ضروری است. زن هیچگاه مسئول پرداخت نفقه به مرد نیست، پاره ای از وظایف مالی دیگر مثل جهاد و ضمان عاقله بر دوش زن نیست و راه های فرعی برای بهره مندی از ارث بیشتر در اسلام برای زن باز است و با آوردن تمام دلایل این چنینی ادعا به وجود عدالت مالی بین زن و مرد میکنند که نقد این نگاه از حوصله این نوشتار خارج است. و اما در حقوق ایران، آنچه که شعار داده میشود چون حفظ کرامت و احترام زنان و مادران با آنچه در قوانین آمده است تفاوت دارد. ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی: ریاست خانواده از خصایص شوهر است. ماده ۱۱۱۴: زن باید در منزل شوهر سکنی گزیند مگر خلاف آن توافق شود. ماده ۱۱۱۷: شوهر میتواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که زن به آن مشغول است منع کند و





ریحانه هنر

دانشجوی کارشناسی حقوق

پرونده قتل الهه حسین نژاد



پرونده قتل الهه حسین نژاد، دختر ۲۱ ساله‌ای از جنوب تهران، در خرداد ۱۴۰۴ بازتاب گسترده‌ای در جامعه داشت. الهه در نیمه خرداد مفقود شد و چند روز بعد جسد او در حوالی اسلامشهر کشف گردید. بررسی‌ها نشان داد آخرین تماس او با مردی بوده که پیش‌تر راننده پلتفرم اسنپ بود. متهم ابتدا منکر جرم شد، اما شواهد دیجیتال از جمله موقعیت مکانی و تصاویر دوربین‌های شهری، او را مقصر شناخت. شرکت اسنپ در بیانیه‌ای رسمی اعلام کرد که حادثه در سفر ثبت شده در سامانه رخ نداده و متهم در آن زمان همکاری فعالی با این پلتفرم نداشته است. با این حال، حساسیت اجتماعی پرونده و ماهیت قربانی، بار دیگر مسئله امنیت زنان و مسئولیت حقوقی پلتفرم‌ها را مطرح کرد. دادگاه کیفری یک استان تهران، پس از رسیدگی، متهم را به قصاص نفس محکوم کرد و پرونده برای تأیید نهایی به دیوان عالی کشور ارسال شد. این پرونده به دلیل هم‌زمانی با موج مباحث عدالت جنسیتی، نمونه‌ای مهم برای بررسی ابعاد فقهی و قانونی قصاص در قتل زنان محسوب می‌شود.

مبانی فقهی تفاوت دیه زن و مرد و چالش‌های آن

یکی از اصلی‌ترین مبانی فقهی تفاوت میان دیه زن و مرد، بر نقش‌های متفاوت آنان در ساختار خانواده استوار است. در نظام فکری

زن نماد شرافت و آبروی خانواده تلقی می‌شود و کوچک‌ترین تخطی از هنجارهای سنتی، به معنای لکه‌دار شدن حیثیت مرد و خانواده است. این نگاه قبیله‌ای و مالکانه به بدن و رفتار زن، بستر فرهنگی بسیاری از خشونت‌ها علیه زنان را فراهم کرده است. در بُعد حقوقی، قوانین ایران نیز در برخورد با این نوع جنایات ناکارآمد است. بر اساس ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی، پدر یا جد پدری در صورت قتل فرزند خود، مشمول قصاص نمی‌شود و تنها به پرداخت دیه محکوم می‌گردد. در نتیجه، بسیاری از قتل‌های ناموسی در پوشش «ولایت پدر» و «غیرت خانوادگی»، از مجازات شدید می‌گریزند. پرونده‌هایی چون رومینا اشرفی و مونا حیدری از بارزترین نمونه‌های این خلأ قانونی هستند. چنین وضعیتی نه تنها بازدارندگی لازم را ندارد بلکه به بازتولید خشونت ساختاری علیه زنان منجر می‌شود. قانون در اینجا، به جای آنکه حافظ جان قربانی باشد، ناخواسته در کنار عامل خشونت قرار می‌گیرد و به این ترتیب، نظام کیفری در تحقق عدالت جنسیتی ناکام می‌ماند.



چالش‌های فقهی و حقوقی قصاص در قتل زنان؛ از تفاوت دیه تا پدیده قتل‌های ناموسی

در سال‌های اخیر، ایران شاهد افزایش نگرانی‌های اجتماعی پیرامون قتل زنان، به ویژه در قالب قتل‌های موسوم به «ناموسی» و همچنین جنایات فردی با انگیزه‌های غیراخلاقی یا روانی بوده است. پرونده‌هایی چون رومینا اشرفی (۱۳۹۹، گیلان) که به دست پدرش و به نام «ناموس» جان باخت، مونا حیدری (۱۴۰۰، اهواز) که به دست همسرش به قتل رسید و صحنه فجیع آن در فضای مجازی منتشر شد، و نیز موارد مشابه در مناطق کردنشین و خوزستان، چهره‌ای تلخ از استمرار خشونت ساختاری علیه زنان در جامعه ایران ترسیم کرده‌اند. در کنار این پرونده‌ها، قتل الهه حسین نژاد، دختر جوانی که در خرداد ۱۴۰۴ در تهران به دست راننده‌ای سابق پلتفرم اسنپ کشته شد، نمونه‌ای از نوع دیگری از خشونت علیه زنان است؛ خشونتی که نه در پوشش سنت و ناموس، بلکه در بستر روابط نابرابر قدرت و ضعف امنیت اجتماعی شکل گرفته است. مجموعه این رخدادها پرسشی بنیادین را مطرح می‌کند: آیا نظام حقوقی و فقهی ایران در مواجهه با قتل زنان توان برقراری عدالت کیفری واقعی را دارد؟ این نوشتار با تمرکز بر پرونده الهه حسین نژاد، به بررسی چالش‌های فقهی و قانونی اجرای قصاص در قتل‌هایی می‌پردازد که مقتول زن است و در ادامه، مبانی تفاوت دیه زن و مرد و نقش آن در بازتولید نابرابری حقوقی میان جنسیت‌ها را تحلیل می‌کند.

قتل‌های ناموسی در ایران؛ بازتاب فرهنگ مردسالار و خلأهای قانونی

قتل‌های ناموسی از جمله پدیده‌هایی است که ریشه در فرهنگ مردسالارانه و ساختار سنتی جامعه ایران دارد. در این فرهنگ، زن



در سال ۱۴۰۴، حداقل ۶۳ زن به دست اعضای نزدیک خانواده خود کشته شدند. این آمار تنها شامل موارد گزارش شده است و احتمالاً تعداد واقعی بیشتر است.

از یک سو مجازات است و از سوی دیگر، جبران خسارت برای مجنی علیه یا اولیای دم محسوب می شود. هنگامی که بعد جبران خسارت با استدلال های فقهی همچون «نفع اقتصادی مرد بیشتر است» در هم می آمیزد، نتیجه این می شود که ارزش جان زن کمتر از مرد تلقی گردد. چنین دیدگاهی نه با عدالت کیفری سازگار است و نه با اصول حقوق بشر، و در عمل موجب می شود مجازات ها متناسب با جنسیت افراد اعمال شود.

پرداخت مابه التفاوت دیه و نقش صندوق دیات

در پرونده هایی که مقتول زن است، یکی از چالش های مهم اجرای قصاص، پرداخت مابه التفاوت دیه از سوی خانواده مقتول است. مطابق قانون، اولیای دم پیش از اجرای قصاص باید نصف دیه کامل مرد را به قاتل بپردازند، که در بسیاری از موارد به دلیل ناتوانی مالی، اجرای حکم به تعویق می افتد. بر اساس ماده ۴۲۱ قانون مجازات اسلامی و آیین نامه صندوق تأمین خسارت های بدنی، در صورت احراز ضرورت و ناتوانی مالی خانواده مقتول، مبلغ مابه التفاوت می تواند از محل صندوق دیات پرداخت شود؛ اما در عمل، به دلیل محدودیت منابع و نبود رویه واحد، این سازوکار همیشه اجرا نمی شود و عدالت کیفری ناقص می ماند. بررسی پرونده الهه حسین نژاد در کنار نمونه های قتل های ناموسی مانند رومینا اشرفی و مونا حیدری نشان می دهد که نظام کیفری ایران در تحقق عدالت جنسیتی با چالش های جدی روبه روست. تفاوت دیه، تبعیض در قصاص، و تساهل در برخورد با قتل های ناموسی، همگی از نارسایی های فقهی و قانونی حکایت دارند. پاسخ به پرسش اصلی این است که نظام حقوقی و فقهی ایران در وضعیت فعلی، توان تحقق عدالت کیفری واقعی در قبال قتل زنان را ندارد، مگر آنکه بازنگری بنیادینی در مبانی فقهی و سیاست گذاری کیفری صورت گیرد. عدالت واقعی زمانی تحقق می یابد که ارزش جان انسان مستقل از جنسیت او شناخته شود و قانون از نگاه جنسیتی فاصله بگیرد.

فکری سنتی اسلام، خانواده واحد بنیادین جامعه است و مرد به عنوان سرپرست و مسئول معیشت شناخته می شود؛ از این رواز دید فقه های کلاسیک، مرگ مرد زیان اقتصادی و اجتماعی بیشتری برای خانواده دارد و بر همین اساس، دیه او دو برابر زن تعیین شده است. اما در جامعه امروز، این استدلال با چالش های جدی روبه روست. زنان در بسیاری از خانواده ها نقش نان آور را ایفا می کنند و وابستگی مالی آنان به مردان به شدت کاهش یافته است. از این رو، استمرار تفاوت دیه عملاً به نابرابری ارزش جان انسان ها بر پایه جنسیت منجر می شود و با اصل عدالت کیفری و کرامت انسانی ناسازگار است.



● رومینا اشرفی

تفاوت دیه جنین

یکی از جلوه های بارز این نابرابری در قانون، مربوط به دیه جنین است. برای جنین دوماهه که هنوز روح در او دمیده نشده، سه چهارم دیه کامل تعیین شده، در حالی که برای جنین هشت ماهه دختر که دارای روح است، تنها نصف دیه پرداخت می شود. این تناقض آشکار نشان می دهد که مبنای تفاوت دیه نه کرامت انسانی، بلکه جنسیت است؛ و در نتیجه، فلسفه اولیه دیه از معنا تهی می شود.

ماهیت دوگانه دیه: مجازات یا جبران خسارت؟

در دکتربین حقوقی، دیه ماهیتی دوگانه دارد:



ستایش ستاران

دانشجوی کارشناسی اقتصاد

مصاحبه می‌کند که از حمایت همسرش برخوردار است، زن داستان با تماس تلفنی وارد برنامه می‌شود و از حق ازدست‌رفته‌ی خود سخن می‌گوید. فیلم با طرح پرسشی اساسی پایان می‌یابد: چرا زندگی حرفه‌ای و اجتماعی یک انسان باید به احساسات یا تصمیم شخص دیگری وابسته باشد؟ عرق سرد در قالب روایتی واقع‌گرایانه، تضاد میان قانون و عدالت را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد چگونه خلأهای حقوقی می‌تواند به ابزاری برای محدودسازی افراد در مسیر پیشرفت و استقلال تبدیل شود.

گزارش عفو بین‌الملل (۲۰۲۳) می‌گوید: «قانون گذرنامه ایران که خروج زنان متأهل را وابسته به اجازه همسر می‌داند، «حق آزادی جابه‌جایی زنان را به‌صورت سیستماتیک نقض می‌کند». نمونه‌ای شناخته‌شده از این تبعیض، نیلوفر اردلان کاپیتان تیم فوتسال بانوان است که در سال ۱۳۹۴ از حضور در مسابقات بین‌المللی ازماند. طبق آه‌ل WNCB (۲۰۲۴)، نیز، بیش از ۶۶۸ زن ایرانی در طول زندگی خود با نوعی محدودیت، خانواده‌گی یا قانونی در زمینه‌ی تحصیل، اشتغال یا سفر روبه‌رو شده‌اند.

این مسائل در ظاهر ساده‌اند، اما برای ورزشکاری که نیاز به تمرکز بر عملکرد و هدف اصلی خود دارد، نوعی فشار روانی و محدودیت ذهنی ایجاد می‌کنند. موضوع اصلی فیلم از جایی آغاز می‌شود که کاپیتان تیم ملی فوتسال بانوان، درست پیش از اعزام به مسابقه‌ی فینال، متوجه می‌شود که همسرش او را ممنوع‌الخروج کرده است. مطابق ماده ۱۸ قانون گذرنامه جمهوری اسلامی ایران، صدور گذرنامه برای زنان شوهردار منوط به اجازه‌ی کتبی همسر آنان است، و همین اختیار قانونی در فیلم به ابزاری برای کنترل و اعمال قدرت تبدیل می‌شود. زن ابتدا تلاش می‌کند از راه گفت‌وگو با همسرش، که مدتی است از او جدا زندگی می‌کند، مشکل را حل کند؛ اما مرد از این حق قانونی به‌عنوان اهرم فشار برای بازگرداندن او به زندگی مشترک استفاده می‌کند. در ادامه، زن برای پیگیری مسئله به نهادهای رسمی مراجعه می‌کند، اما نه تنها حمایتی دریافت نمی‌کند، بلکه از سوی مسئولان مورد سرزنش قرار می‌گیرد و تحت فشار قرار داده می‌شود تا از خواسته‌اش صرف‌نظر کند. در یکی از سکانس‌های مهم، مشاور تیم به او توصیه می‌کند برای جلب رضایت همسرش تلاش کند. زن، در نبود هیچ راه دیگر، ناچار می‌شود برخلاف میل شخصی خود، طبق خواسته‌های مرد رفتار کند تا بتواند اجازه‌ی خروج از کشور را بگیرد. اما پس از امضا، مرد در پی یک مشاجره، فرم خروج را پاره می‌کند و به صورت نمادین، آخرین فرصت زن برای حضور در رقابت بین‌المللی را از بین می‌برد. در طول فیلم، تنش میان رابطه‌ی شخصی زن و مرد مستقیماً بر زندگی حرفه‌ای زن اثر می‌گذارد، چراکه قانون اختیار تصمیم‌گیری درباره‌ی آزادی حرکت او را به مرد واگذار کرده است. در سکانس پایانی، زمانی که مرد در مقام مجری تلویزیون با زنی ورزشکار

روایتی از کاستی‌های اجرای مفهوم عدالت در قوانین

فیلم عرق سرد ساخته‌ی سال ۱۳۹۶ به کارگردانی سهیل بیرقی است. ایده‌ی اصلی این فیلم بر پایه‌ی ماجرای واقعی شکل گرفته است؛ داستان نیلوفر اردلان، کاپیتان تیم ملی فوتسال بانوان ایران، که در سال ۱۳۹۴ به دلیل مخالفت همسرش از حضور در مسابقات بین‌المللی محروم شد. کارگردان با الهام از این رویداد واقعی، روایتی سینمایی از محدودیت‌های قانونی و فرهنگی زنان در ایران ارائه داده است. در فیلم ما با زنی فوتسالیست روبه‌رو هستیم که در برابر ناهنجاری‌های قانونی و فرهنگی جامعه‌ی خود می‌ایستد و برای به‌دست آوردن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌اش تلاش می‌کند. در سکانس ابتدایی فیلم، مخاطب با مشکلات روزمره‌ی ورزشکاران زن آشنا می‌شود؛ از جمله تأکید مداوم مشاور تیم بر نحوه‌ی شادی بازیکنان پس از پیروزی تا مبدا از «وقار بانوان» خارج شوند، یا تذکرات مکرر در خصوص حفظ حجاب در طول بازی.





زهرا لطفی
دانشجوی شاعر



فریاد زن

پژمرده شد گلت پیش طوفان این غبار
گرفتند به زنجیر خون و یا سنگسار
فقط دیوار خوف و تیغ روزگار
در کوچه ها پیچید و شکافت این شب تار
به دست پدر یا همسرت این بار
که می درید بندِ جهِلِ این روزگار
و می درخشد زنی چون ستاره در مزار
که آفتاب جهان شد در میان تار
می شکند هر دیوار و هر زنجیر بی قرار
گل ها می رویند از این خاک خونبار
می رقصند و فریاد میزنند: نه، این بار!
و آفتاب از دل شب میزند بر کار
دلی که در خودش گریست، هربار
فقط صدای زن و سکوتِ سردِ این دیوار
و گفت: زن ایستاده است بعد از تیمار

جهان تیره شد از طوفان غم، ای بهار
به جرم برخاستن برای اختیار
نه دامن مادر، نه سایه پر مهرش
صدای ناله تو چون طنینِ باد
کجاست عدل؟ که خون تو بر زمین افتاد.
برو، که خون تو آموزگار فردا بود
فردا شکوفه میزند از خاک سوخته ای
ستاره ای که نه خاموش، و نه مطیع
فریاد او، فریاد عدالت در هر زمین
بهار می آید، حتی اگر سخت و دیر
برپیکر سوخته ولی با روح آزاد
ز جان خسته دوباره عشق می روید
میان آتش خانه ها بشکست.
نه دادخواهی، نه مرهمی و نه پناهی
اکنون از دل زخم نوری تابید.





تمایز ایدئولوژی و کنش انسانی

در فضای عمومی ایران، مفهوم «فمینیسم» اغلب هم‌ارز با «حمایت از زنان» تلقی می‌شود؛ در حالی که این دو، از حیث مبانی نظری، اهداف و کارکردهای سیاسی تفاوت‌های بنیادین دارند. فمینیسم، در بیشتر شاخه‌های خود، یک ایدئولوژی منسجم است که بر مجموعه‌ای از مفروضات معرفتی، نظریه‌های اجتماعی و رویکردهای سیاسی استوار است. پیوستن به آن، به معنای پذیرش دستگاه مفهومی خاصی از قدرت، جنسیت و عدالت است؛ و البته که این جریان سهم بزرگی در تاریخی کردن مسئله‌ی زنان، بازاندیشی در نهادهای مردسالار و شکل دادن به گفتمان برابری داشته است.

در مقابل، «حمایت از حقوق زنان» الزاما در قالب ایدئولوژی خاصی نمی‌گنجد. می‌تواند برآمده از ارزش‌های انسانی، اخلاقی یا حتی ملی باشد؛ و ممکن است در مسیرهایی متفاوت از نظریه‌های فمینیستی پیش برود. یک کنشگر اجتماعی یا سیاسی ممکن است با بسیاری از اهداف فمینیستی هم‌دل باشد، اما خود را در قالب آن مکتب تعریف نکند؛ یا به شیوه‌ها و اولویت‌های متفاوتی برای تحقق برابری باور داشته باشد.

در نتیجه، یکی انگاشتن «فمینیسم» با «حمایت از زنان»، نه تنها از دقت نظری می‌کاهد، بلکه تنوع رویکردهای ممکن در دفاع از حقوق زنان را نیز محدود می‌کند. در شرایطی که مسئله‌ی زنان در ایران به یکی از محورهای اصلی سیاست و جامعه بدل شده، تفکیک این دو مفهوم می‌تواند به بازاندیشی دقیق‌تر در استراتژی‌های برابری خواهانه و عدالت‌محور کمک کند. از این منظر، تمایز میان «فمینیسم» و «حمایت از زنان» نه نشانه‌ی تقابل، بلکه نشانه‌ی تکثر مسیرها در مبارزه برای عدالت جنسیتی است.

آنچه اهمیت دارد، نه تعلق به یک برچسب، بلکه تعهد عملی به ساختن جامعه‌ای عادلانه‌تر است. جامعه‌ای که در آن «زن بودن» دیگر به معنای مواجهه‌ی مداوم با تبعیض نباشد و در آن شأن انسانی زنان و مردان به طور برابر به رسمیت شناخته شود.

